



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

کارگر بومی و تجدید حیات چپ

گفت‌وگویی با آلوارو گارسیا لینرا

مارچلو موستو

ترجمه‌ی: حسن مرتضوی



آبان ۱۳۹۸

[اشاره]

آلوارو گارسیا لینرا، زاده‌ی کوچابامبا [۱] در ۱۹۶۲، هنوز خیلی جوان بود که به مارکسیسم و مبارزات مردم آیمارا [۲] نزدیک شد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ به مکزیک رفت و در آنجا در رشته‌ی ریاضیات فارغ‌التحصیل شد؛ تحت‌تأثیر جنبش‌های چریکی گواتمالا قرار گرفت که برای آرمان جمعیت بومی مبارزه می‌کردند. پس از بازگشت به بولیوی، یکی از بنیانگذاران ارتش چریکی توپاک کاتاری شد، سازمانی سیاسی که مبارزه‌ی طبقاتی مارکسیستی را با اصول کاتاریستی [۳] که پیشبرد رهایی بومیان را هدف خود قرار داده بود ترکیب کرده بود. بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ در یک زندان فوق‌امنیتی محبوس بود؛ پس از آزادی از زندان، جامعه‌شناسی درس می‌داد و به روشنفکری تأثیرگذار بدل شد. بعدها به جنبش برای سوسیالیسم (MAS) **اُو مورالس** پیوست و از ۲۰۰۶ به بعد معاون رییس‌جمهور دولت چندقومیتی بولیوی شد. او یکی از اصیل‌ترین صاحب‌نظران در چپ آمریکای لاتین با آثاری مانند **شکل ارزش و شکل جامعه (۱۹۹۵) و قدرت پلین (۲۰۰۸)** است. گفت‌وگوی ما با او پیرامون وضعیت نیروهای ترقی‌خواه در این بخش و بخش‌های دیگر جهان است.

[گفتگو]

مارچلو موستو: تعهد سیاسی شما با وقوف به اینکه اغلب سازمان‌های کمونیست آمریکای لاتین از سخن گفتن با توده‌های مردم در کل ناتوان هستند و چیزی بیش از عملکرد نظاره‌گران را ندارند، مشخص می‌شود. مثلاً در بولیوی اتکاء آن‌ها به کلی‌ترین و اکونومیستی‌ترین قرائت از مارکسیسم-لنینیسم مانع از آن شده تا ویژگی مسئله‌ی بومی را تشخیص دهند و آن را در مرکز فعالیت سیاسی خود قرار دهند. آنان بومیان را توده‌های دهقانی «خرده‌بورژوازی» ضعیفی می‌دانند که از هیچ توانمندی انقلابی برخوردار نیستند. شما چگونه تشخیص دادید که باید چیزی کاملاً متفاوت با چپی بسازید که در آن زمان وجود داشت؟

آلوارو گارسیا لینرا: در بولیوی کشاورزان بومی خوراک تولید می‌کردند، کارگران بومی ساختمان‌ها و خانه‌ها را می‌ساختند، خیابان‌ها را بومیان نظافت می‌کردند، و نخبگان و طبقات متوسط برای مراقبت از فرزندان‌شان به آنها اعتماد داشتند. با این همه، به نظر می‌رسید چپ سنتی نسبت به این وضعیت نایبناست و ذهنش را فقط کارگران در صنایع بزرگ مقیاس اشغال کرده است و به هویت قومی‌شان هیچ توجهی نشان نمی‌دهد. با اینکه بی‌تردید کارگران صنعتی برای کار در معادن اهمیت دارند، در مقایسه با کارگران بومی در اقلیت بودند، کارگران بومی‌ای که در حق‌شان تبعیض اعمال می‌شد و حتی بیرحمانه‌تر استثمار می‌شدند. مردم آیمارا از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ جنبش‌های بزرگی را علیه دیکتاتوری و دولت‌های دمکراتیک برخاسته از سقوط دیکتاتوری سازمان دادند. بومیان با افتخار این جنبش‌ها را با زبان و نمادهای خود برپا کردند و از طریق جماعت‌های متحد زارعان دهقان (Campesinos) دست به عمل زدند و به زایش یک ملت تحت رهبری بومیان یاری رساندند. این لحظه‌ی کشف اجتماعی بود.

م.م: واکنش شما به این رخداد چه بود؟

آ.گ.ل: من در آن زمان دانش آموز بودم و این شورش بومیان تاثیر چشمگیری بر من گذاشت. به نظر روشن می‌رسید که گفتمان مبارزه‌ی اجتماعی در چپ کلاسیک که فقط بر کارگران و بورژواها متکی بود، یک‌سویه و ناپایدار است. این مبارزه می‌بایست درون‌مایه‌های بومی را در برمی‌گرفت و جامعه‌ی زراعی یا مالکیت جمعی بر زمین را به عنوان پایه‌ای برای سازمان اجتماعی بازتاب می‌داد. علاوه بر این، برای فهم زنان و مردانی که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند و خواهان تاریخ و جایگاهی متفاوت در جهان بودند، لازم بود وجه قومی - ملی مسئله‌ی مردم تحت‌ستم به نحو عمیق‌تری مورد توجه قرار گیرد. و برای این منظور طرح‌اندازی درس‌نامه‌های مارکسیستی کاملاً ناکافی به‌نظرم می‌رسید. این موضوع سبب شد تا به جست‌وجوی منابع دیگری از مخزن ایده‌های جنبش‌های بومیان سرخپوست تا مارکس که نوشته‌هایش درباره‌ی مبارزات ضداستعماری و کمون‌های روستایی در روسیه موجب غنای واکاوی‌اش درباره‌ی ملت‌های تحت‌ستم شده بود، بپردازم.

م.م: پیچیدگی سوژه‌ی دگرگونی اجتماعی - که در اندیشه و فعالیت سیاسی شما اهمیتی وافر دارد - با گذشت زمان، به مسئله‌ای اساسی برای همه‌ی نیروهای ترقی‌خواه بدل شده است. با علم به اینکه این دیدگاه رنگ باخته که پرولتاریا به عنوان یگانه نیرو قادر به سرنگونی سرمایه‌داری است و اسطوره‌ی پیشاهنگ انقلابی به پایان رسیده، چه چیزی باید آغازگاه جدید چپ باشد؟

آ.گ.ل: مشکل چپ سنتی این است که مفهوم «شرایط پرولتاری» را با شکل تاریخی خاصی از کار مزدی خلط می‌کند. شرایط پرولتاری در همه جا گسترده است و به یک شرایط مادی در سراسر جهان بدل شده. حقیقت ندارد که جهان کار در حال ناپدیدشدن است - هرگز این تعداد کارگر در همه‌ی کشورها نبوده است. اما رشد عظیم نیروی کار جهانی زمانی اتفاق افتاده که همه‌ی اتحادیه‌های کارگری و ساختارهای سیاسی موجود در هم شکسته شده است. شرایط طبقه‌ی کارگر، بیش از هر زمانی از اوایل سده‌ی نوزدهم، بار دیگر همان شرایط مطلوب سرمایه و به نفع سرمایه است، اما اکنون به طریقی که جهان کارگران پیچیده‌تر، درآمیخته‌تر، خانه‌به‌دوش‌تر و با وخامت بیشتری روبرو شده است. در عصری که هر جنبه از زندگی انسان کالا شده است، به نحو متناقضی به نظر می‌رسد که هر چیزی می‌تواند رخ دهد، چنان که گویی دیگر هیچ کارگری وجود ندارد.

م.م: امروزه سرشت مبارزات اجتماعی چیست؟ آیا مشکلاتی که سازمان‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری در ایجاد تشکل میان مهاجران، کارگران ناامن و ناماهر با آن دست به‌گریبان هستند، با مشکلاتی که در زمان تولید فوردیستی سده‌ی بیستم وجود داشت، خیلی فرق دارد؟

آ.گ.ل: طبقه کارگر جدید اساساً پیرامون موضوعات کارگری متحد نمی‌شود. هنوز قدرت انجام این کار را ندارد و شاید برای مدت‌های مدیدی چنین قدرتی نداشته باشد. بسیج‌های اجتماعی دیگر از طریق شکل‌های کلاسیک کنش متمرکز طبقه کارگر رخ نمی‌دهند بلکه از طریق آمیزه‌ای از کسب‌وکارهای متفاوت، موضوعات متقاطع و شکل‌های انعطاف‌پذیر، سیال و تغییرپذیر شکل می‌گیرند. ما از شکل‌های جدید کنش جمعی حرف می‌زنیم که کارگران با شتاب ایجاد می‌کنند، حتی اگر در بسیاری موارد آنچه پدیدار می‌شود از هویت کارگری کمتری در مقایسه با سایر ویژگی‌های مکمل دیگر برخوردار باشد، نظیر [هویت کارگری کنش‌های] کارگران بنگاه‌های هزار شاخه‌ی منطقه‌ای یا گروه‌هایی که خواهان حق سلامتی، آموزش و حمل و نقل عمومی هستند. به جای سرزنش این مبارزات به دلیل اینکه شکل‌هایشان با شکل‌های مبارزات گذشته فرق دارد، چپ می‌بایست به پیوند خوردگی یا ناهمگنی توجه کند — پیش از هر چیز مبارزات موجود را درک کند و آن‌ها را با مبارزات دیگر در سطح محلی، ملی و بین‌المللی مفصل‌بندی کند. «کار زنده» هنوز موضوع تغییر است: کارگرانی که نیروی کارشان را به شیوه‌های گوناگونی فروخته‌اند. اما شکل‌های سازمانی، گفتمان‌ها و هویت‌ها بسیار متفاوت از شکل‌ها، گفتمان‌ها و هویت‌هایی است که در سده‌ی بیستم می‌شناختیم.

م.م: آیا شما فکر می‌کنید که در بحبوحه‌ی پیچیدگی اجتماعی این زمانه، اندیشیدن به مفهوم طبقه لازم است؟

آ.گ.ل: طبقات، هویت‌ها و جماعت‌های بسیج‌شده انتزاعات نیستند: آن‌ها شکل‌های تجربه‌ی جمعی جهان هستند که در مقیاسی گسترده برساخته می‌شوند. همان‌طور که صد سال پیش شکل‌های تصادفی را برمی‌گزیدند، اکنون بار دیگر از طریق مسیرها و علت‌های پیش‌بینی‌نشده و اغلب شگفت‌انگیزی که بسیار متفاوت با گذشته‌اند چنین می‌کنند. ما نباید مفهوم طبقه‌ی اجتماعی — راهی برای طبقه‌بندی آماری افراد براساس دارایی، منابع، دسترسی به ثروت و غیره — را با شیوه‌های بالفعلی که در آن برپایه‌ی همبستگی‌های گزیده، محل اقامت، مسائل مشترک و خصیصه‌های فرهنگی گروه‌بندی می‌شوند، مغشوش سازیم. این یک جنبش واقعی برساخت متحرک طبقات است که فقط از سر تصادف با تلافی‌گاه‌های ارائه‌شده در داده‌های آماری منطبق‌اند.

م.م: شما اغلب از آنتونیو گرامشی نقل می‌کنید. اندیشه‌ی او برای انتخاب‌های سیاسی‌تان چقدر اهمیت داشته است؟

آ.گ.ل: گرامشی برای بسط اندیشه‌هایم تعیین‌کننده بوده است. وقتی خیلی جوان بودم، شروع به خواندن نوشته‌هایم کردم، آن‌هم زمانی که این نوشته‌ها در فاصله‌ی بین کودتاها انتشار می‌یافت. از آن زمان به بعد، برخلاف بسیاری متن‌ها که حاوی واکاوی اقتصادی یا صورت‌بندی‌های فلسفی بودند و تمرکزشان زیبایی‌شناسی واژه‌ها بود و نه واقعیت، گرامشی به من کمک کرد شیوه‌ی دیگری از نگرستن را در خودم رشد بدهم. او از مسائلی مانند زبان، ادبیات، آموزش یا عقل سلیم سخن می‌گفت که با اینکه ظاهراً حاشیه‌ای به نظر می‌رسند،

عملاً شبکه‌ی زندگی روزمره‌ی افراد را تشکیل می‌دهند و ادراکات و تمایلات سیاسی جمعی‌شان را تعیین می‌کنند.

از همان روزهای نخستین به‌طور منظم سراغ گرامشی می‌رفتم و او همیشه نکات جدیدی را برایم آشکار می‌کرد، به ویژه در زمینه‌ی تشکیل مولکولی دولت. معتقدم که گرامشی متفکری است اجتناب‌ناپذیر برای تجدیدحیات مارکسیسم در جهان امروز.

م.م: براساس آنچه می‌گویید، روشن است که شیوه‌ای که خودتان را به مارکس مرتبط می‌کنید — که شما بسیار خوب او را می‌شناسید و مطالب زیادی درباره‌ی آن نوشته‌اید — بسیار متفاوت از شیوه‌ی مارکسیسم روسی است. آیا فکر می‌کنید که چرخش به سوی مارکس سرشار از پرسش‌ها و تردیدها، که در دست‌نوشته‌های پایان‌نیافته‌ی واپسین سال‌های زندگیش یافت می‌شود، ممکن است سودمندتر از احکامی باشد که در جزوه‌ها و کتاب‌های انتشاریافته‌اش گنجانده است؟

آ.گ.ل: مارکسیسم درس‌نامه‌ای همیشه برایم ناکافی بود. بنابراین، دست به این ابتکار زدم که به کندوکاو درباره‌ی نویسندگانی پردازم که از ایدئولوژی بومی‌گراها سرمشق می‌گرفتند و نیز به مارکسیست‌های دیگر و مارکس دیگری رجوع کردم که با من از هویت‌های اجتماعی تلفیقی سخن می‌گفت. به این طریق، مارکسی را کشف کردم که به من درباره‌ی مبارزات استعماری می‌آموخت، از جماعت‌های روستایی سخن می‌گفت و می‌کوشید درونمایه‌ی ملت‌های تحت‌ستم را بر بنیادی استوار قرار دهد — مارکسی که در خصوص حاشیه‌های سرمایه‌داری، دل‌مشغول پرسش‌هاست تا پاسخ‌ها. این سوالات بود که مرا در خلال سال‌ها قادر ساخت به نحو متفاوتی گروندریسه، دست‌نوشته‌های ۱۸۶۱-۱۸۶۳ و سرمایه را بخوانم و در آن عناصر منطق تکوینی سرمایه‌داری را بیابم که نویسندگان دیگر، قبل و بعد از مارکس، آن را نفهمیدند.

م.م: در چهار سال اخیر، تقریباً در همه جای آمریکای لاتین، دولت‌هایی به قدرت رسیده‌اند که ایدئولوژی‌های ارتجاعی را سرمشق خود قرار داده‌اند و می‌کوشند دوباره برنامه‌ی اقتصادی نولیبرالی را تحمیل کنند. انتخاب ژائیر بولسونارو در برزیل تکان‌دهنده‌ترین نمونه‌ی قابل‌اشاره است. آیا احتمال دارد این چرخش تند به راست مدت مدیدی ادامه داشته باشد؟

آ.گ.ل: من فکر می‌کنم معضل بزرگ راست جهانی این است که هیچ روایتی برای آینده ندارد. دولت‌هایی که موعظه‌گر بازار آزاد بودند، اکنون در مقابل مهاجران و کالاها دیوار می‌کشند، گویی روسای جمهوری‌شان اربابان فتودالی مدرن هستند. آنهایی که خواهان خصوصی‌سازی بودند اکنون به هر دولتی متوسل می‌شوند که سابقاً از آنها بدگویی می‌کردند، با این امید که آن‌ها را از بار بدهی‌ها خلاص کنند. و آنهایی که روزگاری طرفدار

جهانی شدن بودند و از جهانی سخن می‌گفتند که سرانجام یکی خواهد شد، اکنون به دستاویز «امنیت قاره‌ای» جنگ انداخته‌اند.

ما در در وضعیت بی‌سروسامانی سیاره‌ای زندگی می‌کنیم که در آن به دشواری می‌توان پیش‌بینی کرد که راست‌های جدید آمریکای لاتین در آینده چه خواهند کرد. آیا جهانی شدن را انتخاب می‌کنند یا حمایت‌گرایی را؟ آیا سیاست‌های خصوصی‌سازی را دنبال خواهند کرد یا دخالت دولت را؟ خودشان هم پاسخ به این سوالات را نمی‌دانند زیرا در دریایی از اغتشاش قایق‌رانی می‌کنند و فقط می‌توانند چشم‌اندازهای محدود را بیان کنند. این نیروهای راست آینده‌ای را نمایندگی نمی‌کنند که جامعه‌ی آمریکای لاتین بتواند انتظارات درازمدت خود را به آنها واگذار کند. برعکس: آنها باعث صعود بی‌عدالتی و نابرابری خواهند شد. یگانه آینده‌ی ملموسی که آنها می‌توانند به نسل‌های جدید بدهند آینده‌ای است سرشار از اضطراب و عدم قطعیت.

م.م: در بسیاری از نقاط جهان، زوال شدید احزاب سیاسی سنتی یا به پای ظهور نیروهای سیاسی جدیدی بوده است که هر یک به سیاق متفاوت خویش جهانی شدن نولیبرالی و نظم موجود را به چالش می‌کشد. بازار آزاد دیگر مترادف با توسعه و دمکراسی قلمداد نمی‌شود، چنانکه به نادرست پس از سقوط دیوار برلین چنین تلقی می‌شد، و بحث درباره‌ی بدیل‌های سرمایه‌داری بار دیگر علاقه‌ی چشمگیری را برمی‌انگیزاند. چپ آمریکای لاتین چه می‌بایست بکند تا به این وضعیت رونقی بدهد و چرخه‌ی جدیدی از دخالت و رهایی سیاسی را آغاز کند؟

آ.گ.ل: شرایط برای ایجاد یک مرحله‌ی جدید ترقیخواه، فراتر از آنچه در دهه‌ی گذشته به دست آمده، مهیاست. در این مرحله از تزلزل و نابه‌سامانی بزرگ، فضایی برای پیشنهادات بدیل و جهت‌گیری جمعی به سوی افق‌های جدید وجود دارد که متکی است بر دخالت واقعی مردم و غلبه (پایدار از لحاظ زیست‌محیطی) بر بی‌عدالتی‌های اجتماعی.

وظیفه‌ی بزرگ چپ، در غلبه بر محدودیت‌ها و خطاهای سوسیالیسم سده‌ی بیستم، ترسیم افق جدیدی است که راه‌حلهایی را برای مسائل بالفعلی که باعث عذاب مردم است ارائه دهد. این افق در خدمت «اصل امید» جدیدی است — هر نامی که دوست دارید به آن بدهید — که برابری، آزادی اجتماعی و حقوق و ظرفیت‌های جهان‌شمولی را به عنوان پایه‌ای برای خودتعیینی جمعی اشاعه می‌دهد.

* ترجمه از ایتالیایی به انگلیسی: پاتریک کامپله.

مقاله‌ی حاضر در لینک زیر به زبان ایتالیایی انتشار یافته است.

<https://www.pressreader.com/italy/corriere-della-sera-la-lettura/۲۰۱۹۰۶۰۹/۲۸۱۵۷۸۰۶۲۱۶۵۰۰۷>

ترجمه‌ی فارسی مقاله از ترجمه‌ی انگلیسی آن به روایتی بسط‌یافته‌تر انجام شده است.

مارچلو موستو، دانشیار نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دانشگاه یورک، تورنتو، کانادا. نوشته‌های او که در سایت www.marcellomusto.org در دسترس است، در سراسر جهان به بیش از بیست زبان ترجمه شده است. دو کتاب **گروندریسه‌ی کارل مارکس**، نشر نیکا، ۱۳۸۹ و **مارکس در واپسین سال‌ها** (۱۸۸۳-۱۸۸۱)، نشر چشمه، ۱۳۹۸ به فارسی برگردانده شده است - م.

یادداشت‌ها:

[۱] شهری در بولیوی.

[۲] آیمارا، مردم بومی مناطق آند و آلتیپلانو در نزدیکی دریاچه تیتیکاکا در جنوب آمریکا.

[۳] منسوب به کاتاریسم (به اسپانیایی کاتاریسمو) که جنبش سیاسی بومیان در بولیوی است و از نام رهبر بومی توپاک کاتاری در سده‌ی هجدهم گرفته شده است. جنبش کاتاریستی در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ با این هدف آغاز شد که هویت سیاسی مردم آیمارا را به دست آورد. این جنبش بر دو مقوله‌ی کلیدی استوار بود: ۱) میراث استعماری که پس از استقلال در جمهوری‌های آمریکای لاتین ادامه یافت و ۲) اینکه بومیان اکثریت جمعیت (و از این رو اکثریت سیاسی) را در بولیوی دارند. کاتاریسمو تاکید می‌کند که مردم بومی هم ستم طبقاتی (به معنای اقتصادی مارکسیستی) و هم ستم قومی را تحمل می‌کنند.